جلسه 454

چهارشنبه 18/01/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که در دو جمله شرطیه اگر جزاء واحد بود و شرط متعدد، واین جزاء قابل تکرار بود، آیا مقتضای اصل این است که با تعدد شرط جزاء هم متعدد می شود یا نه؟ إن جاءک زید فأعطه دینارا، إن مرض زید فأعطه دینارا، اگر زید هم آمد نزد شما و هم مریض بود آیا مقتضای قاعده این است که باید دو دینار به او بدهیم یا نه؟ البته عرض کردم بحث در جائی است که جزاء قابل تکرار است. پس این مثال که إن سب النبی احد فاقتله و إن سب احد الامام فاقتله خارج از محل بحث است، چون وجوب قتل در مورد فرد واحد قابل تکرار نیست. اگر شخصی نعوذ بالله هم سب النبی کرد و هم سب الامام، دو بار که نمی شود او را کشت، پس نمی شود گفت فاقتله مرة اخری، می شود یک قتل، ویک قتل دو وجوب به نظر مشهور نمی تواند داشته باشد. چون اگر دو وجوب بیاید برای اینکه اجتماع المثلین پیش نیاید می گویند متعلقش مختلف می شود، می شود فاعط بفرد آخر من ذلک العنوان. خب در مثال فاقتله که این ممکن نیست.

بله گاهی متعلق جزاء قابل تکرار نیست، ولکن خود جزاء یک حکم وضعی است که قابل تکرار و تعدد هست مثل حق القصاص، من قتل ابنه فله حق القصاص، من قتل ابوه فله حق القصاص، اگر شخصی آمد هم پدر زید را کشت و هم فرزند او را، دو بار نمی شود این قاتل را قصاص نفس کرد، اما دو حق القصاص قابل فرض و قابل اعتبار هست. این زید دو حق القصاص دارد. اگر احدهما را اسقاط کرد وعفو کرد می تواند از حق القصاص دیگر استیفاء کند. یا مثلا حق الخیار. انسان در بیع الحیوان هم خیار مجلس دارد قبل الافتراق و هم خیار حیوان. ولو فسخ قابل تکرار نیست، اما حق الفسخ قابل تکرار و تعدد هست. بحث در جائی است که جزاء یعنی آن حکمی که در جزاء هست قابل تکرار باشد إما بنفسه کما فی حق القصاص و حق الخیار أو بتعدد متعلقه کما فی الاحکام التکلیفیه مثل وجوب اعطاء دینار به زید. مشهور قائل شده اند به اینکه اصل عدم تداخل هست در اسباب، یعنی در مثال إن جاء زید فأعطه دینارا، إن مرض زید فأعطه دینارا اصل عدم تداخل در اسباب است، یعنی دو وجوب داریم. و دو وجوب که داریم پس دو متعلق دارد، یعنی إن جاء زید فأعطه دینارا لاجل مجیئه، إن مرض زید فأعطه دینارا لاجل مرضه، می شود وجوب دو فرد از اعطاء دینار. طبعا نتیجه این می شود که در مقام امتثال هم نمی شود با یک فرد از اعطاء دینار کلا الوجوبین را امتثال کرد بل یحتاج الی اعطاء دینارین الی زید. که این هم می شود عدم تداخل در مسببات.

ما دیروز یک فرعی را از حضرت امام ره مطرح کردیم، چون ایشان هم قائل است به اصل عدم تداخل بخاطر ظهور عرفی. وآن فرع این بود که ایشان در طواف نساء برای چند عمره مفرده قائل به تداخل شده است. ده عمره مفرده بجا آوردید اما طواف نسائش را هنوز بجای نیاوردید، اشکالی هم ندارد، آخر سر یک طواف نساء برای تمام این ده عمره اما می فرماید اشکال ندارد. خب این با مسلک اصل عدم تداخل حضرت امام چطور سازگار است؟

ما دیروز توجیه کردیم گفتیم ایشان فرموده اند: اگر افراد یک شرط متعدد بشود فرق می کند که شرط از دو جنس متعدد بشود. اگر شرط از دو جنس متعدد بشود، مثلا شخص محرم هم استعمال طیب بکند و هم لبس مخیط بکند باید دو کفاره بدهد دو گوسفند ذبح کند، ولی اگر یک شرط واحد را افرادش را تکرار کند دو بار استعمال طیب بکند، اگر بین الاستعمالین ذبح شاة کرد بعد استعمال طیب کرد برای بار دوم، بلااشکال باید یک بار دیگر ذبح شاة بکند. چون مقتضای ادله این است که هنگام وجود شرط جزاء موجود است ولو تکرار هم نباشد اصل وجودش مسلّم است. در هنگام استعمال طیب برای بار دوم باید وجوب ذبح شاة موجود باشد. اگر شما قبلا ذبح شاة کردید برای استعمال طیب اول، این کافی نخواهد بود، چون در هنگام استعمال دوم هم باید این امر به ذبح شاة وجود داشته باشد. اما اگر دو بار استعمال طیب کردید بدون تخلل کفاره، اینجا امام ره فرموده اند: چون ظهور ندارد ادله در اینکه شرط افراد استعمال الطیب هستند، شاید شرط صرف الوجود وطبیعت استعمال طیب باشد. استعمال طیب طبیعتش این وجوب ذبح شاة را دارد. خب عرفا طبیعت استعمال طیب با تعدد فرد متعدد نمی شود.

خب این توجیه را ما دیروز عرض کردیم که در مورد عمره مفرده هم ده عمره مفرده می شود افراد جنس واحد وهو العمرة المفردة. اگر بگذارید طواف نساء را آخر بجا بیاورید یک طواف نساء کافی است.

اما دیدیم این توجیه با نظر ایشان سازگار نیست، چون در مورد طواف نساء برای حج إفراد و عمره مفرده هم ایشان فرموده است که یک طواف نساء کافی است. با اینکه دو جنس است، طواف نساء لحج الافراد وطواف النساء لعمرة مفردة.

ولذا ما توجیه دیروزمان با نظر کامل حضرت امام ره وفق نمی دهد، باید ببینیم شاید نظر امام ره این باشد که اگر شما نیت بکنی طواف نساء را برای ده عمره، مثل اینکه بگویند تعظیم کن زید را، تعظیم کن عمرو را، شما با قیام واحد هم به قصد تعظیم زید و هم به قصد تعظیم عمرو مشکل را حل می کنید. نه اینکه چند بار بنشینید و بایستید. قیام واحد به قصد تعظیمهما. اینجا هم طواف نساء به قصد جمیع عمره ها یا به قصد عمره مفرده و حج افراد. کأنه آن چیزی که واجب می شود طواف نساء برای این عمره و طواف نساء برای آن عمره و طواف نساء برای آن حج افراد و حج تمتع. شما می توانید با یک طواف نساء هم قصد کنید که این طواف نساء برای این عمره باشد و هم برای آن عمره باشد و هم برای آن حج باشد. مثل این می ماند که بگویند بر تو واجب است غسل احرام، بر تو واجب است غسل جمعه. خب دو عنوان مستقل است. شما با یک غسل هم قصد می کنید غسل احرام را و هم قصد می کنید غسل جمعه را. خب این علی القاعده مجزی است، با معنون واحد دو عنوان را موجود کردید. یا این مثال که می زنند که اکرم عالما، اکرم هاشمیا، شما با یک اکرام عالم هاشمی هر دو امر را امتثال می کنید.

این توجیهی است که ما نسبت به فتوای حضرت امام مطرح می کنیم. والا ما به نظرمان این توجیه قابل قبول نیست. کس که اصل عدم تداخل را قائل است و می گوید که ظاهر این است که با حدوث احرام برای هر عمره ای یک وجوب طواف نساء حادث می شود، متعلق وجوب هم ظاهرش این است که طواف النساء است نه طواف النساء به قصد این عمره، طواف نساء به قصد آن عمره. در روایات که نیامده است که. در روایات آمده علی المعتمر طواف النساء. نه طواف النساء بقصد هذه العمرة. طواف النساء این عنوان واحد متعلق وجوب است، شما هم قائلید به عدم تداخل در اسباب، یعنی دو عمره دو تا وجوب طواف النساء می آورد. خب دو تا وجوب طواف النساء را چه جوز می خواهید با یک طواف النساء امتثال کنید؟. آنوقت می شود فتوای آقای خوئی، که فرمود به تعداد عمره ها و به تعداد حج ها باید طواف النساء را تکرار کنید.

یک مطلبی را عرض کنم: مرحوم آخوند فرمود کسانی که در بحث سابق قائل شدند به تقیید واوی، گفتند إن جاء زید فأعطه دینارا، با إن مرض زید فأعطه دینارا باید تقیید واوی بخورد، إن جاء زید و مرض فأعطه دینارا، آنوقت دیگر موضوع این تنبیه برایشان محقق نمی شود. موضوع این تنبیه اصل عدم تداخل در جزاء برای کسانی محقق می شود که در بحث قبلی قائل به تقیید أوی بودند، إذا جاء زید أو مرض، یا اصلا جمله شرطیه مفهوم دار ما نداشتیم، أعط زیدا دینارا عند مجیئه، أعط زیدا دینارا عند مرضه، آنوقت این تنبیه فعلی موضوع پیدا می کند.

اقول: جناب آخوند و جناب آقای صدر که شما هم کلام مرحوم آخوند را تقریر وتأیید کردید، خب جمع واوی هم قائل بشویم باز شرط قابل تکرار است. امروز زید آمد و مریض بود فأعطه دینارا. واجب که فوری نیست، إنشاء الله آنقدر صبر می کنیم تا جون زید به لب بیاید آنوقت یک دینار پیدا می کنیم و به او می دهیم. گذشت یک هفته بعد دو مرتبه جاء زید و کان مرضا، باز هم بحث می شود که آیا واجب است ما دو دینار به او بدهیم؟ تقیید واوی باعث می شود که شرط ما بشود مجموع الامرین، خب مجموع الامرین هم قابل تکرار است.

سؤال وجواب: چه فرق می کند اگر جمله شرطیه واحده هم باشد، مثلا إذا استعملت الطیب فاذبح شاة مگر بحث تداخل در اسباب ومسببات در آن مطرح نیست؟ مگر شما خودتان از مرحوم حلی نقل نکردید که اگر افراد شرط واحد تکرار بشود اینجا جزاء تکرار نمی شود. ولی اگر شرط از دو جنس بود و تکرار شد جزاء تکرار می شود. گفتید مرحوم حلی در مقام تفصیل داده است، پس معلوم می شود بحث اعم است از تکرار شرط از دو جنس یا تکرار افراد شرط از جنس واحد. خب فوقش جمع واوی می کند شرط واحد، مجموع مجیء زید و مرضه. خب این مجموع قابل تکرار است، امروز یک فرد از این مجموع محقق شد هفته بعد یک فرد دیگر محقق می شود. این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که علماء مقتضای اصل عملی را اینجا اول حسابش را رسیده اند وگذاشته اند کنار بعد شروع کرده اند مقتضای اصل لفظی را مطرح کرده اند. شما می دانید اصل عدم تداخل در اسباب ومسببات اصل لفظی است نه اصل عملی. یعنی ظهور جمله در تداخل است یا عدم تداخل. والا مقتضای اصل عملی مرحوم شیخ در مطارح الانظار فرموده، مرحوم آقای خوئی هم در تقریرات تأیید کرده است که بله در موارد شک در تداخل اسباب اصل عملی برائت است. نمی دانم آیا با آمدن زید و مریض بودن او دو وجوب اعطاء دینار به گردن من آمد یا یک وجوب. اصل برائت می گوید وجوب دوم به گردنت نیامد.

اما فرموده اند اگر بدانیم دو وجوب به گردنمان آمده، شک می کنیم در تداخل در مسببات، نمی دانیم با یک اعطاء دینار هر دو وجوب امتثال شد یا نشد. اینجا گفته اند قاعده اشتغال جاری می شود. شک در امتثال است. می دانم دو وجوب اعطاء دینار دارم اما نمی دانم با یک فعل امتثال کردم این دو وجوب را، قاعده اشتغال می گوید نخیر، نباید اکتفاء کنی در شک در امتثال به فعل واحد، اشتغال یقینی مقتضی فراغ یقینی است.

آقای خوئی ره فرموده من هم تکمیل بکنم شک در تداخل را در احکام وضعیه. مثلا نمی دانیم آیا ملاقاة الثوب للبول که یک نجاست آورد، ملاقاة الثوب للدم نجاست دیگر آورد یا نیاورد؟ خب اینجا می گوئیم اصل عدم جعل نجاست ثانیه است. دیگر برائت نداریم، اصل عدم جعل نجاست ثانیه.

اما اگر بدانیم دو نجاست اینجا آمد، یعنی عدم تداخل در اسباب را بدانیم، چون آنوقتی که شما می گوئید شک دارم که یک نجاست آمد با آن ملاقات بول و دیگر با ملاقات دم نجاستی نیامد یعنی شک دارید در تداخل اسباب. اینجا مشکل حل است اصل عدم جعل نجاست ثانیه است عند ملاقاة الثوب للدم بعد ملاقاته للبول. اما اگر شک در تداخل در مسببات داشته باشیم، بدانیم دو تا نجاست آمد، کما اینکه آقای صدر ره از ادله استظهار می کند که دو تا نجاست می آید. نمی دانیم با غسل واحد کلتا النجاستین زائل می شود، یا نه، برای اینکه نجاست ثانیه را از بین ببریم نیاز داریم به غسل دیگر؟ آقای خوئی ره فرموده خب استصحاب می کنیم بقاء نجاست ثانیه را چون فرض این است که علم به حدوث آن داریم شک در تداخل در مسببات است، استصحاب می کنیم بقاء نجاست ثانیه را بعد الغسلة الاولی. ولذا باید دو بار بشوریم.

این محصل فرمایش اعلام در مقام.

اقول: به نظر ما این مطالب ایراد دارد. راجع به شک در تداخل اسباب در تکالیف ما قبول داریم و حرفی نداریم، شک می کنیم دو تا وجوب آمد یا یک وجوب، بلااشکال برائت از وجوب دوم جاری می کنیم. فرض این است که ما اگر از اصل لفظی نا امید بشویم آقایان گفته اند نوبت به اصل عملی برسد شک می کنیم إن جاء زید فأعطه دینارا، إن مرض زید فأعطه دینارا، حالا که با هم، هم زید آمد و هم مریض شد یک وجوب اعطاء دینار آمد یا دو وجوب اعطاء دینار، بلااشکال برائت جاری می کنیم از وجوب دوم نسبت به اعطاء دینار. این حرفی نیست. اما اینی که فرمودند اگر بدانیم دو وجوب است، شک بکنیم در تداخل در مرحله امتثال، شک در تداخل در مسبب بکنیم، احتمال بدهیم با امتثال واحد با اعطاء دینار واحد به زید کلا الوجوبین امتثال بشوند، فرمودید مجرای قاعده اشتغال است. این به نظر ما درست نیست. چرا؟ برای اینکه چرا شک می کنید؟ آخه منشأ دارد شک در اینکه تداخل در مسببات هست یا نیست. اگر منشأ شکتان این است که احتمال می دهید بشود فعل واحد دو وجوب پیدا کند، ولو بخاطر خصوصیت شرطشان. احتمال می دهیم حتی در جائی که جزاء قابل تکرار نیست احتمال می دهیم إن سبّ شخص النبی وجب قتله و إن سبّ الامام وجب قتله خب احتمال می دهیم دو وجوب قتل باشد و لو متعلق واحد است. اگر منشأ شک این باشد آنوقت در جائی که قابل تکرار است نتیجه می شود دو وجوب متعلقش فعل واحد است، می شود تداخل دیگر. یک اعطاء دینار، قابل تکرار هم هست، ولی یک اعطاء دینار احتمال می دهیم بتواند دو تا وجوب به آن متعلق بشود. کما اینکه ما خواهیم گفت که می شود فعل واحد دو وجوب به آن تعلق بگیرد به شرط تعدد شرطهای وجوب. مثال قتل را بزنم که قابل تکرار نیست وآقایان می گویند محال است دو وجوب برای متعلق واحد. ما به لطف خدا می گوئیم نخیر هیچ محال نیست. چرا؟ برای اینکه اراده خدا اراده قانونیه و کلیه است. یک اراده دارد به قتل الانسان علی تقدیر سبّه للنبی. این یک اراده. تشخص این اراده به اینکه متعلقش قتل الانسان علی تقدیر سببه للنبی است. یک اراده دیگر هم داشته باشد به قتل الانسان علی تقدیر سبه للامام. حالا این دو اراده اتفاقا در یکجا معنون واحد پیدا کرد. شخصی هم امام را سب کرد نعوذبالله، و هم پیامبر را سب کرد العیاذ بالله، مولا دو تا اراده دارد، چه اشکالی دارد؟. مخصوصا به توجه به اینکه قید اراده قید وجوب موجب تضیق قهری متعلق الوجوب هم می شود. یعنی وقتی شما بگوئی که إن سبّ النبی احد فجیب قتله، این شرط وجوب القتل موجب می شود که متعلق وجوب هم بشود قتل خاص، قتل عقیب سبّ النبی. شرط وجوب درست است به حسب ظاهر که نگاه می کنید متعلق وجوب قید ندارد، اما خود آقایان گفته اند که شرط وجوب موجوب تضیق قهری متعلق الوجوب هم می شود. دیگر اگر کسی پیامبر را سب نکرد آمدند او را کشتند، این قتل مصداق آن قتلی که در خطاب إن سبّ احد النبی وجب قتله نخواهد بود. آن قتل تضیق قهری دارد، منطبق نمی شود مگر بر قتلی که عقیب سبّ النبی باشد.

پس متعلق إن سبّ شخص النبی فاقتله ولو بحسب ظاهر طبیعی قتل است ولی تضیق قهری دارد وجب قتله المقید بکونه عقیب سبه النبی. آن إذا سبّ شخص الامام وجب قتله هم می شود وجب قتله المقید بکونه عقیب سبّ الامام.

حالا من عرضم این است که می گویم: جناب آقای خوئی! شما که فرمودید اگر ما بدانیم دو وجوب هست ولی شک کنیم در تداخل در مسبب قاعده اشتغال جاری است. سؤال ما این است که چرا شک می کنیم در تداخل مسبب؟ بخاطر این حرف ما که حالا یا موجب علم می شود برای شما، که چه اشکالی دارد فلانی راست می گوید، دو تا وجوب به حسب ظاهر متعلقش واحد است اما به حسب لب متعلقشان فرق می کند. و یا به تعبیر دیگر چه اشکالی دارد که متعلق واحد دو تا وجوب داشته باشد، یا به تعبیر دیگر دو تا اراده داشته باشد با اختلاف در شرط الوجوب ها در شرط الاراده ها. اگر این حرف ما باعث تردید شما شد ولذا شک کردید که آیا فلانی درست می گوید که نتیجه درست بودن حرفش این است که در مثال إن جاء زید فأعطه دینار می شود فیجب اعطاءه دینارا اعطاءا عقیب مجیئه. او هم می شود إن مرض زید فیجب اعطاءه دینارا عقیب مرضه. آنوقت ما وقتی که زید هم آمد و هم مریض بود یک دینار که به او دادیم این می شود مصداق برای دو عنوان، هم برای عنوان اعطاء زید دینارا عقیب مجیئه و هم مصداق اعطاء زید دینارا عقیب مرضه، واین مقتضایش تداخل در مسبب است دیگر. چون فعل واحد معنون شد به دو عنوان، و دو تا وجوب هم هیچ محذوری ندارد که تعلق بگیرد به این.

خب اگر شما با این حرف ما دچار تردید شدید که شاید فلانی راست می گوید. خب مقتضای اصل عملی برائت است نه اشتغال. چون شک می کنید می گوئید اگر مشهور درست بگویند در آنجایی که جزاء قابل تکرار است جزاء اینطور می شود که فأعطه دینارا آخر. یعنی اگر مشهور درست بگویند قید می خورد که إن مرض زید فأعطه دینارا آخر. إن جاء زید فأعطه دینارا و إن مرض زید فأعطه دینارا آخر. اگر حرف مشهور درست باشد این است. اگر حرف ما درست باشد قید آخر را ندارد. هر دو تا هستند فأعطه دینارا. خب جناب آقای خوئی! مشهور دارند تقیید می زنند متعلق وجوب را، می گویند إن مرض زید فأعطه دینارا آخر، ما که قائل به تداخل در مسببات هستیم می گوئیم فأعطه دینارا، قید آخر ندارد. خب اصل برائت از تقیید زائد موافق ما است یا موافق مشهور؟ خب موافق ما است دیگر.

پس اگر منشأ شک در تداخل این است که برائت از تقیید اعطاء دینار بکونه اعطاء دینار آخر، می شود موافق ما. انشاءالله بقیه کلام روز شنبه.